

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

دیروز یک عبارتی را از مرحوم آقای نائینی خوانده شد، باز هم یکمی ناقص خواندیم. می خواستیم ختمش بکنیم دیدیم نمی شود. باز ایشان یک نکته ای را دارند که لا باس به یک مقدار شرح آن مطلب ایشان. عرض شد به این که ایشان انواع غرامات را متعرض شدند در این مقدماتی که در بحث بدل حیلولة قرار دادند.

صورت سوم را این جور قرار دادند که تلف بعض الانتفاعات الذی لیس مما یتقوم به الملكية فی جمیع الازمنة کما لو صار الحيوان. ایشان نوشته موطوءة، فإنه لم یتلف منه إلا الانتفاع به دائما فی بلد الواطی لا فی سائر البلاد. این هم جزء انواع غرامات قرار دادند که مثلا این طور بشود.

بعد ایشان فرمودند که و اما الثالث فلو لا الدلیل، یعنی همین بحث اینجا. الدلیل علی الضمان لکان مقتضی القواعد العامة عدمه، عدم ضمان.

لعدم فوت معظم الانتفاعات. چون انتفاعات از بین نرفته. فقط همین قسمت. نمی دانیم حالا ایشان وقتی که، البته در حیوان موطوء این است که اگر ماکول باشد کشته می شود، ذبح می شود و سوزانده می شود. این که خب واضح است دیگه که به اصطلاح این طور است و اما آن چه که ایراد به ظهره یا رکوب، این در شهر دیگر برود و او را بفروشند، ضامن می شود اگر خود مالک حیوان واطی خود مالک نباشد ضامن می شود، ایشان این را گفتند فلو لا الدلیل علی الضمان که در همین بحث و طی بهیمه است لکان مقتضی القواعد العامة عدمه، ضامن نیست، لعدم فوت معظم الانتفاعات چون به شهر دیگر می برند و می فروشند و هنوز حیوان موجود است.

ظاهرش احتمالا ایشان بخواهد این را هم از قبیل بدل حیلولة حساب بکند که حیوان موجود است. فقط معظم انتفاعات از بین رفته است.

بعد ایشان می فرماید و علی ای حال بدل الحیلولة، ... لا یقتضی دخول المبدل فی ملک الضامن. بدل حیلولة معنایش این نیست که جابجایی بشود. این را عرض کردم که چون ما باید بدل حیلولة را جداگانه غیر از عبارات بحث می کنیم آنجا این توضیح را می دهیم. فإنه غرامة عن المبدل لا أنه عوض عنه. بعد ایشان اشکال می کند به مرحوم شیخ انصاری، فتفسیر المصنف بین غرامة الحيوان بالوطی و سائر الغرامات حیث اختار دخول الحيوان فی ملک الغارم دون غيره، غیر حیوان، لا وجه له. این مطلب درستی نیست که شیخ. دیروز این قسمتش را نخواندیم، حالا امروز می خوانیم. این قسمتش را خوانده بودیم. لا وجه لان وجوب الغرامة، این را هم دیروز خواندیم. لو اقتضى ملكية المتدارك من باب عدم امکان الجمع بین العوض و المعوض لاقتضى فی الجميع ولو لم يقتضى ذلك لا يقتضى فی الجميع.

و توهم، این قسمتش را عرض کردم.

إذا خرج الحيوان عن ملك المالك فلا بد و أن يدخل فی ملک الغارم یعنی همان که غرامت را می دهد

و إلا يبقى الملك بلا مالک، این توهم فاسد

اما اولا فلانه لا موجب لخروجه عن ملك المالك، خب ملک مالک است و هنوز این حیوان در ملک مالک خودش است.

فإن الغرامة ليس عوضا حتى يقتضى دخولها فی ملک المضمونة له حتى يقتضى، دخولها فی ملک المضمونة له خروج العين التي وجب

على الضامن غرامتها عن ملكه. این از او خارج می شود. لازم نیست اگر گفتیم حتی ملک او شده این معنایش این نیست.

و ثانيا فلأن خروجها عن ملكه لا يقتضى دخولها فی ملک الغارم لامكان دخولها فی بيت المال. امکان دارد و بحث های امکان کافی

نیست. باید ایشان قائل بشود که بله قائلیم که بیت المال است. خب کسی هم قائل نشده که بیت المال است.

إلا أن يقال، این بعد از این جا ایشان همان مطلبی را که دیروز حدیث را خواندیم. چون عرض کردیم در این مسئله بخش سوم ما اشاره

به عده ای از احادیث است این بیان عده ای از احادیث است این اولین روایت. البته این روایت را جزء این روایت ذکر نکردند. مرحوم

سید یزدی عده ای از روایات را آورده که ما ان شا الله اگر برسیم امروز می خوانیم.

إلا أن يقال إن تفسير المصنف مرحوم شيخ استفاد من نفس الرواية الدالة على غرامة الحيوان فإن قوله يغرم ثمنه

البتة يغرم ثمنه هم خوانده می شود، يُغرم ثمنه هم خوانده می شود. یعنی الان ما در حوزه های خودمان يُغرم هم می خوانیم. من در بعضی از کتب لغت عرب که اخیرا نوشتند تعبیر کردند که يغرم همان لغت درست است، يُغرم را نوشتند لغت محدثه یعنی بعدها پیدا شده است. بد هم نیست، انصافا این هم حرف بدی نیست و انصافا به ارتکازات عربی ما می خورد. علی ای حال بابش علم يعلم است، يغرم ثمنه، لکن ما در حوزه ها می خوانیم يُغرم ثمنه، معلوم می شود که این لفظ جدیدی است که در کتب فقهی آمده است.

ظاهر في أن الحيوان بالوطى يدخل في ملك الواطى، فإن تعبیر بالثمن إنما هو لبيان ذلك

این بعید نیست از این مطلب این در بیاید. این بحث را یک مقدار راجع به این چون این روایت هم به درد مانحن فیه می خورد چون عرض کردیم بحث بدل حیلوله از همان قرن دوم مطرح شده است و اگر این مطلب باشد یعنی این روایت را مرحوم شیخ در بدل حیلوله آورده چون ما گفتیم که در بدل حیلوله ما صریحا روایت نداریم. بحث ما این بود، معلوم می شود این روایت ناظر به بدل حیلوله است. دیگه خب، به درد بدل حیلوله می خورد، چرا؟ چون حیوان موجود است، مالکش نمی تواند انتفاع بکند. پس این بدل حیلوله می شود. آیا این جزء بدل حیلوله است که حالا مرحوم شیخ این جا آورده و مرحوم نائینی هم آورده است؟ اصلا سوال: بحث سر این قسمت است. اولاً آن قسمتی که حیوان ماکول اللحم باشد که فکر نمی کنم بدل حیلوله باشد چون یذبح و یحرق، اصلا می سوزانند. این که بدل حیلوله نیست. این تلف است. بعدش هم چیز ندارد. اگر خود مالک که باشد هیچی، گناه کرده بود حد هم بر او جاری می شود بنا بر معروف ۲۵ تا و اگر مالک نباشد ضامن است، ضامن قیمت آن حیوان است. این که تلف است، این که واضح است اما اگر به صورت حیوانی برای سواری باشد این حیوانی که برای سواری است مثل فرض کنید الاغ. شیخ ظاهرا این را از قبیل بدل حیلوله گرفته است. عرض کردیم مراد از بدل حیلوله اصل عین موجود است لکن یتعذر الرد، لکن من فکر نمی کنم که اصل این مطلب درست باشد، این جزء بدل حیلوله باشد یا نباشد این خودش خیلی فی نفسه روشن نیست. اگر گفتند ببرند جای دیگر بفروشند این فی نفسه به ذهن نمی آید روشن باشد و به نظر من بهتر در این مسئله این است چون ایشان يغرم ثمنه دارد که ما دیروز که خواندیم همچنین روایتی را هم مع

الاسف نداریم، یغرم ثمنه نداریم و این استظهاری را که مرحوم نائینی فرمودند که از کلمه ثمن در بیاوریم که بیاع، نه یغرم قیمته، اگر قیمته بود یعنی ضامن است. ثمنه بود بهش فروخته می شود. این طوری فرق بگذاریم بین ثمنه و قیمته. این مطلب را ما نداریم. بهتر این باشد که روایت باب را بخوانیم. می خواهید این باب را بخوانید. من اول خیال می کردم که بقیة الحدود است. نه در وسائل ابواب اتیان البهائم است. اصلا خودش عنوان زده. مثلا عمل قوم لوط و چیز دیگری، ایشان خودش عنوان زده، در بقیة الحدود نیست، باب قبل از بقیة الحدود است، همان حدود هاست، ولی بقیة الحدود و التعزیرات نیست. در آن جا بابش این است و عده ای از روایات را آورده.

باب الحد علی من یاتی البهیمه،

یکی از حضار: این در کافی هم بود.

آیت الله مددی: بله خب عین کافی است، خیلی ابواب عناوین مرحوم صاحب وسائل با کافی نزدیک است. فقط کافی بیشتر جنبه موضوعی دارد. در وسائل بیشتر جنبه حکمی دارد. فرق این دو تا باهمدیگر این است. علی ای حال در کتاب وسائل در این باب آورده و روایات هم در باب مختلف است. بعضی ها دارد که حد دارد، بعضی ها ندارد. بعضی ها قتل دارد. خب آن مسئله باید بررسی بشود. به نظرم در مجموع اقوال اهل سنت پنج تا یا شش تا قول در وطی بهیمه است. حالا اگر داشتید کتاب محلی ابن حزم باشد جلد ۱۱ محلی صفحه ۳۸۶ تا دو صفحه بعدش ایشان متعرض اقوال می شود. البته قبول می کند کار عظیم و گناهی است اما این مسائل را قبول نمی کند.

همین طور که ما داریم آنها هم اختلاف در روایت دارند و روایتشان خیلی زیاد نیست. اختلاف روایتش نسبتا کم است چون روایتشان کم است. اقوالشان اختلافش بیشتر است تا روایت. اختلاف اقوال بیشتر دارند تا اختلاف اما ما بیشتر اختلاف روایت داریم، روایات ما بیشتر مختلف است. حالا به هر حال اگر آقایان خواستند آنجا هم مراجعه بکنند. ایشان نسبتا به تفصیل اقوال را آورده. عرض کردم محلی ابن حزم بعضی جاها خیلی به تفصیل آورده. واقعا آدم جای دیگه پیدا نمی کند. بعضی جاها هم مختصر آورده است. ایشان به تفصیل این جا آورده اما خیلی به تفصیل هم نه، جاهایی دارد که آدم باید انصافا بگوید یک چیزی است که مرحوم نائینی بعضی ها دارد که فقد اتی

فی تحقیقه بما یشابه شق القمر، واقعا گاهگاهی ایشان در حد شق قمر ذکر می کند. در همین مسئله هم ایشان به تفصیل وارد شده. حالا از همین وسائل را می خوانید که من توضیحی راجع به آنجا بگویم. این مطلبی را که مرحوم نائینی دارند یا مرحوم شیخ دارند اولاً روشن بشود که این اساساً بدل حیلولة است اصلاً؟ چون دیده حیوان موجود است و به شهر دیگه بردند و فروختند حتماً خیال کرده که این بدل حیلولة است. چون مرحوم شیخ اشاره ای دارد که از بعضی از روایات بدل حیلولة در می آید. شیخ اول بحث از این راه وارد شده که ما امروز ان شا الله اگر وقت کردیم متعرض آن بشویم. حالا آن باب را بخوانید.

یکی از حضار: از تهذیب آورده یونس ابن عبدالرحمن

آیت الله مددی: مرحوم صاحب وسائل به نظر من به ذهن مبارکشان رسیده که چون این طور معروف است که، من یک جایی این طور دیدم که احادیث را اصح فالاصح آورده است. حدیث را از کتاب تهذیب ابتدا کرده. عرض کردم یکی از کارهای غیر فنی صاحب وسائل این است که حدیثی را که در کافی است، تهذیب هم از کافی نقل کرده. ایشان از تهذیب نقل می کند و گاهی اوقات دو تا، سه تا حدیث می آورد و بعد می گوید و روی الکلینی فلان، همان حدیث اول را. این خیلی کارهای عجیب صاحب وسائل است. این کار علمی نیست، اصلاً کسی که استاد باشد. این شیخ معلوم است که از کتاب کافی گرفته، سندش را حذف کرده و سند کافی هم متأسفانه ضعیف است. خوب دقت بکنید! چون ابتدا به اسم یونس کرده مثلاً صاحب وسائل خیال کرده که شیخ طوسی مستقلاً از کتاب یونس نقل کرده. این نیست، اساس ندارد. شرحش در مباحث رجالی و فهرستی که الان جایش این جا نیست.

علی ای حال این حدیث سنداً مشکل دارد، سنداً این حدیث مشکل دارد. و این حدیث یک جمعی بین روایات کرده. اگر هم باشد یک نسخه ای بوده از کتاب یونس احتمالاً، یا نسخه ای بوده از یک کتاب دیگری که در اختیار قمی ها بوده چون دارد عن بعض رجاله عن یونس. چون این به اصطلاح من عرض کردم یکی از راه هایی که ما در قرن های سوم و چهارم داریم جمع بین روایات است. در همین کتاب مقاتل الطالبین ابن عقده ابوالفرج اصفهانی زیاد دارد، در روایت ابن عقده هم همین است مثلاً در همین کتاب مقاتل ابوالفرج از ابن عقده نقل می کند. زیاد دارد حدیثی فلان عن فلان. و بعد می گوید حدیثی فلان عن فلان. و بعد می گوید حدیثی. بعد می گوید دخل

.....
حدیث بعضهم فی بعضهم. این اصطلاح دارد. این زیاد بوده. الان دنیای علم امروز این را قبول نمی کند. دخل حدیث بعضهم فی بعضهم این درست نیست. هر کدام با سند خودش. این جا هم از آن قبیل است. دقت کردید؟ حالا این را چه کسی انجام داده؟ ظاهرا صاحب وسائل به یونس زده، نه معلوم نیست. احتمالا کس دیگری است. چون بعد می گوید و رواه الكلینی. این رواه الكلینی را هم صاحب وسائل در حدیث دوم آورده. خیلی عجیب است. حدیث اول را هم از کلینی. در حدیث دوم. به هر حال روایت این طوری است. یونس عن عبدالله ابن سنان، این یکی است.

بعده: و حسین ابن خالد عن الرضا علیه السلام و بعد یکی دیگه باز

یکی از حضار: صباح الحذاء

آیت الله مددی: صَبَّاحُ الْحِذَاءِ یا صباح، حالا گفتند صَبَّاحُ ضَبَطُ شده، صَبَّاحُ الْحِذَاءِ

یکی از حضار: عن اسحاق ابن عمار

آیت الله مددی: اسحاق ابن عمار عن ابی الحسن علیه السلام، ابی ابراهیم.

یعنی سه تا امام را آورده. امام صادق، موسی ابن جعفر، حضرت رضا. این یک نفری بوده که این کار را کرده. حالا نمی دانیم آن کیست که این کار را کرده و لذا دارد ذکر کرده یعنی به اصطلاح جمع، دخل حدیث بعضهم فی بعضه، یکی یکی نقل کرده. متن عبارت را بخوانید.

و عن اسحاق ابن عمار عن ابی ابراهیم قال

یکی از حضار: فی الرجل یاتی بهیمه فقالوا جمیعا

آیت الله مددی: فقالوا جمیعا، ببینید!

فقالوا جمیعا این همان تعبیر دخل حدیث بعضهم فی بعض. اینجا آمد همه را یکجا جمع کرد و احتمال دارد که یکیش هم حذف شده باشد. حالا بعد نکته اش را عرض می کنم. چهار تا بودند، حالا این جا سه تا آورده. احتمال یک چهارمی هم هست که بعد عرض می کنم.

یکی از حضار: إن كانت البهیمه ذبحت

آیت الله مددی: این ذبحت هم ظاهرا یعنی قتل، چون اگر حیوان بناست سوخته بشود ذبح شرعی نمی خواهد. حالا ذبحت اصلا ذبح شرعی رو به قبله، بآله من حدید، من مسلم، مع التسمیة، مسمیاً، ظاهرا این حیوان ذبح نمی خواهد. ذبحت یعنی قتل، حتی رو به قبله هم نباشد. فکر می کنم یک تسامحی شده است چون می خواهد سوخته بشود، نمی خواهد خورده بشود که. همین موت مراد است نه ذبح. اول ذبحت دارد لذا احتمالا روایت یک نقل به مضمون شده است. یعنی این تصرفات روات است. همان کسی که جمع کرده، قالوا جمیعاً. این قالوا جمیعاً این تصرفات راوی است. توجه نکرده ذبحت یک اصطلاح شرعی است. این جا نیازی به آن اصطلاح شرعی نیست، دقت می کنید؟ مثل قتلت مثلاً یا مثلاً تقتل مثلاً و لذا در کتب اهل سنت خوب دقت بکنید در کتب اهل سنت من اتی بهیمة فاقتل الفاعل و المفعول دارد، یا مفعول بها، آن جا کلمه قتل دارد، آن درست است. ذبح خیلی. وقتی که شخص دقیق نبود، فقیه نبود الفاظ، روی الفاظ روایات من همیشه عرض کردم خیلی دقت زائدی باید بشود. ذبحت ظاهرا عرفاً مثلاً گفته شده و إلا دقت کافی ندارد. بعد که ماتت دارد واضح تر شده.

یکی از حضار: فإذا ماتت احرقت بالنار و لم ينتفع بها و ضرب هو

آیت الله مددی: ظاهرا هم لم ينتفع اشاره به این باشد که حتی از پوستش هم استفاده نکنند چون ذبحت اگر اول ذبح شرعی بود از پوست میته نیست، اگر مرگ غیر طبیعی بود و لذا به قرینه لم ينتفع باید این ذبحت ذبح نباشد چون اگر ذبح باشد باید یک فائده ای داشته باشد، مثلاً از پوستش استفاده بکنند. این که می گویم ذبحت نکته ندارد اگر ذبحت روی این نکته بود که به لحم استفاده نکنید و لکن پوستش پوست میته نیست، پوستش را بپوشند، خورده که نمی خواهد بشود، پوستش. از این که فرمود و لم ينتفع بها، و لا ينتفع بها یعنی حتی پوستش هم استفاده نکنند. با این که ذبح هم شده و رو به قبله ذبحش کردند هم احرقت و هم لم ينتفع بها.

یکی از حضار: و ضرب هو خمسة و عشرين سوطاً ربع حد الزانی و إن لم تكن البهیمة له قومت و أخذ ثمنها منه و دفع إلى صاحبها و ذبحت و أحرقت بالنار

آیت الله مددی: ببینید دقت بکنید این جا تلف است. البته این جا قومت دارد و ثمن هم دارد. این که مرحوم نائینی فرمود فرق بین قیمت و ثمن، این روایت خلافش است. چون دارد قومت، بعد دارد اخذ ثمنها. معلوم می شود ثمن و قیمت در این روایت یک معنا دارد. ظاهرش این طور است دیگه. اگر گفت قومت یعنی ضامن، اخذ ثمنها یعنی فروخته بشود. بگویند این گوسفند مال تو، پولش را به این آقا بده، به اصطلاح به این آقا بفروش. این آقا به تو بفروشد و پولش را به ایشان بده و بعد این کشته بشود. ذبح را شرح دادیم. این تعبیر قومت و اخذ ثمنها ظاهرش این است که این به اصطلاح ثمن و قیمت یکی است. خلاف این مطلبی که الان نائینی فرمود لذا گفتیم روایت خوانده بشود گفتیم فوائدی گفته بشود.

یکی از حضار: و لم ينتفع بها و ضرب خمسة و عشرين سوطا، فقلت: و ما ذنب البهيمة؟ فقال لا ذنب لها و لكن رسول الله صلى الله عليه و آله فعل هذا و أمر به لكيلا يجتري الناس بالبهايم و ينقطع النسل.

آیت الله مددی: یجتزی هم آمده، مردم مثلا خدای نکرده. چون با انقطاع نسل یجتزی بهتر می خورد. یعنی مردم ازدواج نکنند و اتیان بهائم بکنند. یجتزی، یجتزی از جرئت است، اما آن با انقطاع نسل که بعد دارد یجتزی بهتر می آید. چون مثلا خدای نکرده مردم به بهائم اکتفا بکنند دیگه نسل منقطع می شود. به نظرم با کلمه انقطاع نسل یجتزی باید باشد.

یکی از حضار: و عنه

آیت الله مددی: عنه یعنی عن یونس. باز هم شیخ از یونس از سماعه نقل کرده است. من احتمال می دهم این جزء حدیث بوده. ببینید چون دارد عنه. یکی یونس عن عبدالله ابن سنان. یکی یونس عن سماعه، این ها چه عار تا بودند. و عنه عن سماعه بخوانید.

یکی از حضار: عن سماعه قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الرجل يأتي بهيمة: شاء أو ناقة أو بقرة، قال: فقال: عليه أن يجلد حدا غير الحد

آیت الله مددی: غیر یعنی کمتر، لذا بعضی ها گفتند ۷۹ تا تازیان ۸۱

یکی از حضار: ثم ينفى من بلاده إلى غيرها، و ذكروا

آیت الله مددی: ببینید و ذکرُوا، این جا ذکرُوا دارد. آن قالُوا جمیعاً. در حدیث اول هم قالُوا داشت. ظاهراً این دنبالش بوده، تقطیع شده است ظاهراً و لذا این جا ذکرُوا معنا ندارد. یعنی تا غیرها قول امام تمام می شود چون سماعه است دیگر، یونس عن سماعه و ذکرُوا، یک دفعه می گوید و ذکرُوا. این با آن قبلی نمی سازد. چون آن جا از امام صادق موسی ابن جعفر و امام رضا. قالُوا جمیعاً. تعبیر این بود. فکر می کنم این طور باشد و إلا معنا ندارد که سماعه بگوید و ذکرُوا و لذا عرض کردم احتمالاً آن حدیث چهار تا بوده. یکیش را حذف کردند که سماعه بود. یونس عن عبدالله ابن سنان، و یونس عن سماعه و حسین ابن خالد، آن یکی هم اسحاق ابن عمار عن الکاظم علیه السلام.

یکی از حضار: بالاش گفته و لا ینتفع بها. برای چه دوباره بگوید؟

آیت الله مددی: این دنباله همان است یعنی همان است که در این جا آمده. جدا کردند. ذکرُوا را آوردند در صورتی که این ذکرُوا آنجا جا ندارد. این باید همان جا می بود و فعلاً هم همان جا هست. ذیلش اشاره کرده و رواه الكلینی عن علی ابن ابراهیم عن محمد ابن عیسی عن یونس. این خیلی چیز عجیبی است. کلینی این قسمت حدیث را از سماعه به سند درستی نقل کرده. بقیه را به سند بدی نقل کرده. این خیلی عجیب است. این هم یک چیز عجیب کلینی است. چون این سند مشکل ندارد. البته قمی ها اگر دقت بکنید مرحوم فقیه هیچ کدام از اینها را نقل نکرده است. قمی ها این را قبول نداشتند یعنی این قسمت روایت یونس را، چون قمی ها روایت یونس. آن اولی که خیلی. بعد می خواند و رواه الكلینی، این درست است. این هم خیلی عجیب است که کلینی فقط این یک تکه را آورده.

در بعدی علی ابن محمد، علی ابن محمد حالا فرض کنید توثیق هم بشود. علی ابن محمد آورده عن آن آقای صالح ابن ابی حماد که تضعیفی هم دارد یعنی گفتند آدم احمقی بوده، تازه عن بعض اصحابنا عن یونس دارد. این حدیث که مشکل دارد این را کامل کلینی آورده از این چهار نفر.

یکی از حضار: و الحسین ابن خالد عن

آیت الله مددی: حسین ابن خالد شاید بد نباشد.

یکی از حضار: و صباح الحذاء عن اسحاق ابن عمار.

آیت الله مددی: صباح هم شاید بد نباشد. سند حدیث خیلی عجیب است یعنی یک چیز عجیبی که کاری که الان کلینی کرده. نمی دانم چه مشکل دارد. کلینی این قسمتی را که مفصل دارد احکام را دارد با یک سند نسبتاً، یعنی واضح است که مشکل دار از یونس است اما آن قسمتی که باز خود حدیث مشکل دارد چون عن سماعة و بعد دارد و ذکرُوا. ذکرُوا یعنی چه اصلاً؟ آن یک تکه را از کتاب یونس نقل کرده است، به نظرم می آید احتمالاً برگردد به کتاب، احتمال را الان نمی دانم. به هر حال فعلاً که ابهام دارد. احتمال هم دارد که حسین ابن خالد عن الرضا، یونس عن حسین ابن خالد. این احتمال را هم دارد. آن وقت اگر این جور باشد معلوم می شود کتابی که مال یونس بوده در این مسئله یک مقدار تشویش داشته. نسخش یک مقدار اشکال داشته. نسخ کتاب یک عدم وضوح دارد. آن احتمال هم دارد که یونس عن حسین ابن خالد عن الرضا باشد.

عین عبارت و سائل را بخوانید.

یکی از حضار: و رواه الكليني عن علي بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى، عن يونس

آیت الله مددی: عرض کردم این نسخه ای بوده که در قم محل کلام بوده. مرحوم ابن الولید قبول نداشته. صدوق قبول نداشته اما مرحوم کلینی قبول داشته. اصطلاحاً محمد ابن عیسی یقیناً است.

یکی از حضار: و الذی قبله عن علی بن محمد عن صالح بن أبی حماد، عن بعض أصحابه، عن يونس مثله.

آیت الله مددی: عجیب است این قبله را این طور از یونس، خیلی عجیب است. معلوم می شود که این نسخه یونس یک مشکلی در حالش داشته. و الذی قبله را بعد تخریق کرده است.

یکی از حضار: و عنه، عن محمد بن سنان، عن العلا بن الفضیل، عن أبی عبد الله علیه السلام

آیت الله مددی: این هم باز از یونس است. به هر حال معلوم می شود یونس در این مسئله روایاتی داشته فعلاً یک مقداری که ما با آن ها برخورد کردیم روایاتش مشکل دارد. هم نسخه مشکل دارد. به هر حال یا کتاب نسخه خیلی واضح نبوده. این روایت دومی مرحوم

کلینی نقل کرده با سند روشن لکن این توش ذکر کرده دارد. متن روایت یکمی عجیب و غریب است. ذکر کرده یعنی چه؟ آن روایت اولی که قالوا دارد آن سندش خیلی طریقهش واضح نیست. به هر حال نسخه مشکل دارد. این نسخه سوم نسخه یونس عن محمد ابن سنان عن علاء ابن فضیل. این هم باز مشکل دارد چون محمد ابن سنان مشکل دارد. در کتاب یونس ما در این جا با یک مشکلاتی روبرو هستیم. خب دیگه مطلب سختی است. این کار را مرحوم کلینی در قرن چهارم در قم انجام داده ما الان قرن پانزدهم هستیم. می خواهیم ببینیم آن چه که در اختیار کلینی یا قمی ها بوده چه بوده. ظاهراً کتاب یونس در این قسمتش مشکل دارد. و شاید سرّ این که هیچ کدام از اینها را ابن الولید نقل نکرده و بعد هم صدوق نقل نکرده همین باشد، الان هم همین. علاء ابن فضیل بد نیست و این نسخه محمد ابن سنان است. محمد ابن سنان از او نقل، لکن خب خود محمد مشکل دارد. یک جوری است، آدم احساس می کند که یک جوری شده، حالا چیست نمی دانیم. حالا این را هم بخوانید. مطالب و سائل را به ترتیب بخوانید. عن محمد بن سنان، عن العلا بن الفضیل

یکی از حضار: عن أبي عبد الله عليه السلام في رجل يقع على بهيمة قال: فقال: ليس عليه حد و لكن تعزير

آیت الله مددی: این حرف بدی هم نیست اما سند و متن یکمی!

یکی از حضار: و باسناده عن أحمد بن محمد بن عيسى

آیت الله مددی: و این ضمیر باسناده را خوب دقت بکنید یعنی اسناد شیخ طوسی. ضمیر به شیخ طوسی بر می گردد. چون عرض کردم اسم کلینی را هم در وسط آورده اما به عنوان و رواه الکلینی. اگر می گفت محمد ابن یعقوب آن وقت عطف به محمد ابن یعقوب می کرد. حالا عطف به خود شیخ طوسی است.

یکی از حضار: پاورقی زده در استبصار احمد ابن محمد ابن یحیی است، این جا احمد ابن محمد ابن عیسی است.

آیت الله مددی: همین باید درست باشد، یحیی بعید است، فوق العاده بعید است. احتمال اشتباه نساخ است.

احمد ابن محمد ابن عیسی عن ابن محبوب

یکی از حضار: عن ابن محبوب، عن إسحاق عن حريز، عن سدير، در پاورقی هم زده عن اسحاق ابن جریر

آیت الله مددی: اولاً اسحاق عن حریر همین نسخه قدیم چاپ شده. عرض کردم این نسخه وسائل مرحوم آقای ربانی جلد ۱۷ و ۱۸ که این جلد ۱۸ است خیلی دقیق نشده. آن جلد هایی که خود مرحوم آقای ربانی زنده بودند و کار کرده خیلی قشنگ است، واقعا نکاتش خوب است چون ایشان روی حدیث کار کرده. واقعا کار کرده. جزء اصحاب جامع الاحادیث هم هست یعنی آقای بروجردی، ۲۱ نفر بودند که کارشان تنظیم جامع الاحادیث بود. یکیش همین ایشان است و ایشان مستقلاً روی حدیث کار کرده است، چون خیلی از آقایان همین جور مراجعه دارند، مطالعه دارند.

یکی از حضار: در کافی آمده محمد ابن یحیی، احمد ابن محمد ابن عیسی، ابن محبوب اسحاق ابن جریر، عن آیت الله مددی: بله می گویم در وسائل چاپ شده اسحاق عن جریر. عن حریر. حریر اولاً چنین چیزی این جا وجود ندارد. اسحاق ابن جریر بجلی که ثقة است و صاحب کتاب است و در معظم، البته در کتاب نجاشی ابن ابی عمیر است اما در فهرست شیخ مرحوم حسن ابن محبوب است. معظم روایات هم از حسن ابن محبوب از ایشان است.

یکی از حضار: این یک دانه روایت را صدوق آورده

آیت الله مددی: صدوق این یکی را آورده. این که از کتاب حسن ابن محبوب است. این روایت حسن ابن محبوب عن اسحاق ابن جریر. شیخ هم درباره اسحاق ابن جریر دارد له اصل، نجاشی دارد له کتاب. ظاهراً این کتاب قابل ارزش بیشتری بوده است. کتاب اسحاق ابن جریر و راویش هم ابن محبوب است. آن وقت حالا از خود کتاب نقل کردند یا از ابن محبوب.

یکی از حضار: عن أبي جعفر عليه السلام في الرجل يأتي البهيمة، قال: يجلد دون الحد و يغرم قيمة البهيمة لصاحبها لأنه أفسدها عليه و تذبح و تحرق إن كانت مما يؤكل لحمه

آیت الله مددی: يغرم یا بعضی ها می خوانند يُغرم، يغرم یعنی غرامت بدهد. این جا قیمت دارد. اصلاً يغرم ثمنها نیست. قیمتها دارد.

بعد فرمود که ایشان افسدها دارد. یعنی تلف. این تعذر نیست. تمام وقت شما را گرفتیم. این اصلاً جزء بدل حیلوله نیست. لآنه افسدها علیه. این افسدها کنایه از تلف است. ولو بعضی جاها می گویند تعذر مثل تلف است اما قطعاً افساد تلف است. پس این در مورد بدل حیلوله نیست اصلاً.

یکی از حضار: این در مورد اکل است. مرحوم نائینی در مورد رکوب داشته.

آیت الله مددی: دنباله اش افسدها.

و یغرم قیمتها، اولاً قیمتش را بدهد.

یکی از حضار: و إن كانت مما یرکب ظهره غرم قیمتها

آیت الله مددی: ببینید همان تعبیر. غرم قیمتها. این بدل حیلوله نیست. وقتی که غرامت را آورد آن جا گفت افسدها فیرغم قیمتها. و اصولاً دقت بکنید! حالا من یک توضیحی را بعداً می دهم.

یکی از حضار: و جلد دون الحد و أخرجهما من المدينه التي فعل بها فيها إلى بلاد أخرى حيث لا تعرف

آیت الله مددی: یا فُعل بها فيها

یکی از حضار: فیبیعها فیها کیلا یعیر بها صاحبها.

آیت الله مددی: این جا اصولاً من یک بحثی را که همیشه عرض کردیم اصلاً این روایت تعبیر به غرامت و قیمت و به شهر دیگر ببرند آیا مراد بیان فعل مکلف است یا بیان حکم حکومتی است؟ یعنی قاضی و حاکم این کار را می کند. و اگر این که مرحوم نائینی دارد که ثمن، چون ثمن. ببینید بحث سر این قسمت است که این حیوان را الان به بلد دیگر ببرند اگر مراد ثمن باشد که مرحوم نائینی فرمودند، چون می روند در بلد دیگر می فروشند. و این اگر بدل حیلوله باشد در بلد دیگر فروختند پولش را بیاورند بدهند به صاحب دابۀ، امام در این جا می گوید غرم قیمتها. نه این کسی که این کار را کرده قیمتش را بدهد. بعد بیبیعها، اگر فروختم پول را این می گیرد نه آن مالک. اصلاً مرحوم نائینی فقط کلمه ثمن و قیمت را دیدند. تصور مسئله را نکردند. اصلاً مسئله چیست. دقت شد مسئله چیست؟ اگر

مراد بدل حیلولة باشد مناسب این است که به شهر دیگره بردند فروختند پولش را به مالک بدهند. این می شود بدل حیلولة، دارد غرم قیمتھا فیبیعھا، این کسی که این عمل زشت را انجام داده آن در آن شهر غرامت می دهد. قیمتش را می دهد و بعد آن جا می رود می فروشد. ظاهرش این است که وقتی فروخت این می شود ملک او، این دیگره بدل حیلولة نمی شود که، چجور بدل حیلولة است؟ بعدش هم قبلش دارد که افسدها یعنی بعبارة اخرى این کار موجب تلف است نه موجب بدل حیلولة لکن الکلام. اگر مما یوکل لحمه یحرق، مما لا یوکل غرامت، قیمت علی ای حال غرامت قیمت است، قیمتش را بدهد. برود در شهر دیگره بفروشد و برای خودش پولش را بگیرد، این بدل حیلولة نیست. انصافا اگر ما باشیم چون کلمه غرم دارد بیشتر به غرامت می خورد و إلا باید می گفت باعه منه، در روایت دقت بکنید نفرمود باعه منه، فرمود غرم قیمتھا. این معنایش این است که تلف حسابش کرده است. یعنی شما که مالک این هستید این نیست که تلف در بعضی از ازمناه فی بعض البلاد، تلف و انتفاعات. آن طرحی را که مرحوم نائینی فرمودند که صورت سوم و بعد هم کلام شیخ، اینھا به نظر من کلا اصلا کل مطلب، اولاً اگر این مسئله حکومتی باشد اصلا کلا قصه فرق می کند. یعنی حکومت و دادگاه می آید به این آقا می گوید تو قیمتش را بده. بعد حکومت این را می برد و به شهر دیگری می فروشد پول را به این طرف می دهند. این اصلا بحث افساد است، بحث تلف است، بحث تعذر نیست. اصلا ظاهرش بیبیعھا همین طور است. دقت بکنید! إلی بلد آخر فیبیعھا، این بیع چه کسی بیبیعھا؟ همین واطی، چون واطی گفت غرم قیمتھا. اول غرامت بدهد. قیمت را از او می گیرند، خوب دقت بکنید. نگفت ثمن و إلا اگر مراد نائینی این بود باید می گفت غرم ثمنھا، این غرم قیمتھا، بعد می گوید بیبیعھا، یعنی روایت را یک دفعه دیگره بخوانید چون صدوق از مجموعه روایات به این روایت اعتقاد پیدا کرده چون از حسن ابن محبوب است و از اسحاق ابن جلیل بجلی است که ثقہ است.

یکی از حضار: عن أبي جعفر عليه السلام في الرجل يأتي البهيمة، قال: يجلد دون الحد و يغرم قيمة البهيمة لصاحبها لأنه أفسدها عليه و تذبح و تحرق إن كانت مما يؤكل لحمه، و إن كانت مما يركب ظهره غرم قیمتھا

آیت الله مددی: واضح است، لسان یکی است، دیگه این احتمالی را که مرحوم نائینی دادند این ظاهرش این است که غرامت را از او می

گیرند این ملک قهری است. شارع می گوید شما ضامنی قیمت را بده، قیمت را که داد بعد می گویند بپر. غرم قیمتها.

یکی از حضار: و جلد دون الحد و أخرجها من المدينة

آیت الله مددی: اخرجها ظاهراً همین شخص واطی که قیمت را داد ظاهرش این طور است و إلا باید به حاکم بزنیم، این اخرجها چه کسی

این کار را می کند؟ چه کسی انجام بدهد؟ مالک؟ باید به شخص بزنیم، یعنی این شخص واطی ایشان باید اخرجها الی بلد آخر فیبیعها،

بییعهها ظاهرش این است که همین واطی است. خب این معنای عبارة اخرى این است که این جا تلف تلف حقیقی است و ضمان ضمان

تلف است.

علی محمد و آله الطاهرين